

به نام خدا مهربان

جعبه آزمایش

Herbert's Chemistry Set

نویسنده:

هیزل ویلسون

Hazel Wilson



سرشناسه: ویلسون، هیزل، ۱۹۳۵ م - Wilson, Hazel
عنوان و نام پدیدآور: جعبه آزمایش / هیزل ویلسون؛ ترجمه نیره محمدعلیپور.
مشخصات نشر: تهران: نگارینه، ۱۳۸۴.
مشخصات ظاهری: ۲۲ ص. مصور
شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۸۹۳۵-۱۶-۵
یادداشت: چاپ دوم ۱۳۹۰ (فیفا).
یادداشت: گروه سنی: ب، ج.
موضوع: داستانهای اجتماعی
شناسه افزوده: محمدعلیپور، نیره، ۱۳۵۸ -، مترجم
رده بندی دیویی: ۱۳۸۴ ج ۹۴۲ و ۳۰۰ دا
شماره کتابشناسی ملی: ۸۴-۳۴۱۴۴ م



نام کتاب: جعبه آزمایش
نوشته: هیزل ویلسون
ترجمه: نیره محمدعلیپور
ویراستار: منصور جامشیر
چاپ نخست: ۱۳۸۴ تهران
چاپ دوم: ۱۳۹۰ تهران
شمارگان: ۱۰۰۰ جلد
شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۸۹۳۵-۱۶-۵

ISBN:978-964-8935-16-5



9 789648 935165

تهران، شمال شرق میدان هفتم تیر، کوی نظامی، شماره ۲۵، کدپستی ۱۵۷۵۶۳۵۹۱۱
تلفن: ۸۸۳۱۰۰۷۱ - ۸۸۳۱۵۰۵۱ - ۸۸۸۲۸۷۸۸ - ۸۸۳۰۷۲۷۸ فاکس: ۸۸۳۰۷۲۷۸
www.negarineh.com info@negarineh.com

حق هرگونه چاپ و تکتی فقط برای نشر نگارینه محفوظ است

به نام خدای مهربان

قبل از آن که عمو هوراک به هربرت برای تولدش یک مجموعه ابزار آزمایش شیمی بدهد، خیلی وقت بود که او دلش یک چنین چیزی می خواست. عمو هوراک به هربرت گفت که یک پسر، قبل از آن که به سنی رسیده باشد که بتواند یک مجموعه ابزار آزمایش شیمی داشته باشد باید آن قدر بزرگ شده باشد که قانون را اجرا کند. هربرت قول داد که فقط آزمایش هایی را که در جزوه همراه مجموعه ابزار شیمی آمده بود، انجام دهد. از آن جایی که ششصد و هشتاد و شش آزمایش شرح داده شده بود، هربرت برای مدتی می توانست آزمایش های سرگرم کننده ای انجام دهد.



این مجموعه، شامل ابزار شیمی جالبی بود، با جایگاه‌هایی برای جا دادن لوله‌های آزمایش، یک ترازو برای وزن کردن مواد شیمیایی، یک هاون و دسته‌اش برای خرد کردن مواد، یک چراغ الکلی، چندین بالون، چهار عدد بشر، یک چراغ بونزن، قیف و تمام مواد شیمیایی که وقتی دست با آنها تماس پیدا می‌کرد، هیچ خطری نداشتند، از اکتینوم تا زیروکونیوم. وقتی، مجموعه چیده شد، یک طرف اتاق هربرت را کامل اشغال کرد. هربرت ساعت‌هایی طولانی، بر روی چهارپایه بلندی در آزمایشگاه کوچک خود می‌نشست، مواد را ترکیب می‌کرد، خرد می‌کرد، حرارت می‌داد، خنک می‌کرد و خلاصه از این کار لذت می‌برد.

او در آزمایشگاه خود برای مادرش عطر ساخت. وقتی مادر قبل از رفتن به سینما با پدرش به دستمال خود از آن عطر، زد، پدر پرسید آیا از تقویت کننده موی سر او را روی لباس مادر ریخته؟ پدر ادامه داد که آن تقویت کننده چیز خوبی برای موی سر است اما بوی وحشتناکی دارد و از مادر خواست لباس خود را عوض کند. هربرت جوهری ساخت که وقتی روی لباسش ریخت خیلی سخت تر از جوهر معمولی از روی آن پاک می شد. او آزمایش های شیمیایی زیادی انجام می داد که خانه را پُر از بوی تخم مرغ گندیده می کرد، یا خانه را پُر از دود می کرد، کارخانه چسب سازی و یا دستگاه دفع زباله اختراع می کرد. هربرت می دانست که با مجموعه ابزار شیمی اش، بوهای تُندی ایجاد می کند. آقای یادون، پدر هربرت هر شب وقتی از سرکار بر می گشت نمی دانست که بویی که در خانه به مشام می رسد شبیه بوی چه چیزی است؟

هربرت در مورد مجموعه شیمی اش، خودخواه نبود و اغلب وقت ها دوستانش را برای انجام آزمایش هایی دعوت می کرد. وقتی پیت، دنی و چاک در انجام آزمایش ها به هربرت کمک می کردند، خانه پُر از بُخارهای مواد مختلف می شد که خانم یادون حتی اگر به چیزی احتیاج نداشت به خواربارفروشی می رفت، فقط برای این که هوای تازه تنفس کند.

اما هربرت به قول خود به عمو هوراک، در مورد این که انجام آزمایش‌هایی را که در جزوه مجموعه آمده بود، پایبند بود و به آن عمل می‌کرد. او در اتفاق بسیار عجیبی که یک بعدازظهر برایش رُخ داد، اصلاً مُقصر نبود. او مشغول کوبیدن و مخلوط کردن ماده‌ای با ماده دیگر، در هاون بود که غُرش رعد و برق آسمان را شنید. هربرت هیچ وقت از رعد و برق وحشت نمی‌کرد. او دوست داشت که به رعد و برق نگاه کند و فکر می‌کرد که صدای مهیب رعد و برق به اندازه صدای ترقه در روز جشن، لذت بخش است. بنابراین گرچه کنار پنجره باز کار می‌کرد، البته مادرش هم از او خواسته بود تا چنین کند تا کمی از بوها بیرون رود، هربرت ضرورتی احساس نمی‌کرد که پنجره را ببندد. طوفان شدید شد و صدای مهیبی آمد، باران از پنجره به داخل می‌زد و آب باران به پایین و پشت قفسه مواد شیمیایی می‌زد. البته، هربرت نمی‌توانست جلوی آن را بگیرد، او هاون خود را به زمین انداخت و فقط به سمت پنجره رفت تا آن را ببندد. صدای مهیب رعد و برق خانه را تکان داد.

برق صاعقه، عجیب بود، مثل این که انگشتان شیطان روی مجموعه ابزار شیمی هربرت کشیده می‌شد که چندین شیشه و لوله‌های آزمایش و هاون را که هربرت چند لحظه قبل ذره ای از این ماده و آن ماده و چند تا چیز دیگر را در آن خُرد



کرده بود، واژگون ساخت. صاعقه از سیم برق گیر ساختمان حرکت کرد و از خانه گذشت. صداهایی در فضا می پیچید و بوی شدیدی مثل این که چیزی در حال سوختن باشد می آمد. هربرت اگر چه حیرت زده بود ولی صحیح و سالم بود.

خانم یادون، مادر هربرت در حالی که فریاد می‌زد، دوان دوان به اطاق بازی آمد:

«هربرت، حالت خوبه؟ هربرت، ضربه خوردی؟ هربرت زخمی شدی؟ هربرت، با من صحبت کن هربرت!»
هربرت گفت: سلام مادر، نه، من صدمه ندیده‌ام گرچه فقط لباسم سوخته. او این حرف را در حالی که بازوی خود را که هنوز می‌سوخت، می‌مالید، زد. ولی بین رعد و برق چه بلایی بر سر آزمایشگاه شیمی من آورده؟ او نیمه‌گریان بود و ناله می‌کرد.

«چرا آن ظرف را به زمین نیانداخت؟ چرا به گنجه ظروف چینی نزدیک نشد؟ و تنها به لوله‌های آزمایش من صدمه زد؟ بین تمام اینها را خراب کرده و هاون من تکه تکه شده است. ببین! فقط به آن نگاه کن! ماده‌ای را که من با ماده آبی کم رنگ مخلوط می‌کردم را هم برگردانده. در این مورد، چه فکر می‌کنی؟ آن پودر سفید بود و حالا آبی است. آن صاعقه خود به خود، یک آزمایش شیمیایی انجام داده است.»

هربرت پودر آبی را با انگشت خود لمس کرد و فریاد زد: آخ! هنوز داغ است و انگشت خود را در دهانش گذاشت. چند ثانیه بعد، مادرش جیغ وحشتناکی کشید.
هربرت که گیج شده بود پرسید «موضوع چیه؟» مادرش